



ففرالسادات عابدی

چکیده

این مقاله با موضوع تقلید و تحقیق در منطق قرآن، نگرش وحی را به این دو مطلب مورد بررسی قرار داده و ثابت می‌کند که قرآن حکیم تقلید کورکورانه را شدیداً نهی می‌کند و انسان را برای پیدا کردن شیوه صحیح زیستن به تعقل، تفکر، تحقیق و بکارگیری عقل سلیم فرمان می‌دهد که این غور و تغمّص اگر غیر مغرضانه و منقادانه انجام پذیرد، انسان را به توحید می‌رساند و در پرتو آن هر انسانی درک می‌کند که عقل او در بسیاری از مسائل زندگی اش کافی و وافی نیست و ناچار باید از کسانی که بیشتر از او می‌دانند، تقلید کند. در صدر همه دانایان راویان وحی اند که علمشان به خداوند سبحان متصل است. و بعد از آنان شبیه‌ترین افراد به آن‌ها باید مقلّد واقع شوند. کلیدواژه‌ها: حق، تحقیق، تقلید

معانی لغوی و اصطلاحی واژگان تحقیق و تقلید

تحقیق

تحقیق، از ریشه حق گرفته شده و حق، معانی گوناگونی دارد؛ از جمله، در فرهنگ سیاح^۱ معانی حق، این‌گونه بیان شده است: حق، از نام‌های خداوند متعال، یا از صفات

اوست . در تفسیر روح الجنان^۲ می فرماید : حق ، به معنای درست ، درستی ، ثابت و مستقر و در برابر باطل است .

حق نام خداوند متعال : حق یکی از نام های خدای متعال است . چون ، وجود او ، ثابت و مستقر و فناپذیر و سزاوار اطلاق هستی است ؛ موجودات دیگر را سزاوار نیست که موجود نامیده شوند . زیرا ، به خود موجود نیستند . پرتو حق است که بر ممکنات افکنده شده و آن ها را موجود می سازد : « فذلک الله ربک الحق » (یونس ، ۲۳/۱۰) ؛ این است خدا که پروردگار راستین شماست .

« فتعالی الله الملک الحق » (مومنون ، ۱۶/۲۳) ؛ پس ، بلندمرتبه است خدا ، آن مالک و فرمانروای جهان هستی - که همواره پایدار است - و دگرگونی در او راه ندارد .^۳
« ذلک بأن الله هو الحق و أن ما يدعون من دونه هو الباطل » (حج ، ۶۲/۲۲) ؛ این تصرفاتی که از جانب خدا ، در تکوین و تشریح صورت می پذیرد ، بدان سبب است که خدا ، پایدار بوده و از هر باطلی پیراسته است . و آن چه جز او می خوانند ، باطل و بی ثبات است
و نیز ، معانی دیگر حق عبارتند از : آن چه در عهده کسی ثابت بوده و برای دیگری باید ادا کند .

« و اءات ذالقریبی حقه » (اسراء ، ۲۶/۱۷) ؛ و حق خویشاوند را به او بده .
« و فی اموالهم حق للسائل و المحروم » (ذاریات ، ۱۹/۵۱) ؛ و می دانستند که در اموال شان برای نیازمند سائل و بینوایی - که از درخواست ابا دارد ، - حقی هست . معنای حق در این آیات ، به یک دیگر نزدیک است . یعنی ، واجب و ادا کردنی .
« ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق » (احقاف ، ۳/۴۶) ؛ حق در مقابل باطل :
ما آسمان ها و زمین و آن چه را که میان آن دو است ، جز به حق نیافریدیم
اگر چیزی برای هدفی نباشد ، باطل و بیهوده است . پس ، آسمان و زمین و دیگر آفریدگان اگر برای غایتی آفریده نشده باشند ، باطل و لغوند . « این معنا در چند موضع قرآن مکرر گشته است . « و لاتلبسوا الحق بالباطل و تکتبوا الحق و انتم تعلمون » (بقره ، ۴۲/۲) ؛ و حق را در چهره باطل آشکار نسازید . حرام است بر دانشمندان که حق را از مردم پوشیده دارند ، مگر در جای ضرر و به حکم تقیه .

حق ، به معنی سزاوار : « ... و منهم من حقت علیه الضلالة » (نحل ، ۳۶/۱۶) ؛ و از میان

آنان، کسانی بودند که گمراهی برایشان ثابت گشت [سزاوار آن بودند]. طبق این آیه خدای تعالی، بعضی مردم را هدایت کرد و بعضی، سزاوار گمراهی شدند. یعنی، آن‌ها که گمراه شدند، سزاوار گمراهی بودند.

حق، به معنای درستی و مطابق با واقع: «و یوم یقول کن فیکون قوله الحق» (انعام، ۷۳/۶)؛ روزی که قیامت رامی گوید: باش، قیامت پدیدمی آید و سخن او، حق است... و «إِنَّ الظَّنَّ لَا یغنی من الحق شیئاً» (یونس، ۳۶/۱۰)؛ به درستی که گمان، برای رسیدن به حق، هیچ بسنده نیست... تحقیق، به معنای استصقاء است.^۵ و استصقاء یعنی، کوشش تمام کردن، استصقی المسئله: خواست نهایت سؤال را.^۶ پس، تحقیق، یعنی نهایت تلاش، برای جستجوی حق.

تقلید

قلّده تقلیداً: پیروی کرد او را، قلاده در گردن کسی کردن.^۷ و قلّائد: جمع قلاده، به کسر قاف. در مفرد، به معنای گردن بند، گلوبند و چیزهایی که به گردن حیوانات می اندازند، تا معلوم شود که برای قربانی است. در قرآن، این واژه، به صورت جمع آمده: «یا ایها الذین ءامنوا لا تحلوا... و لا الهدی و لا القلائد» (مائده، ۲/۵)؛ متعرض قربانی های حاج نشوید، چه، علامات قربانی به گردن آن‌ها باشد یا نباشد... چون، تصرف در آن‌ها حرام است^۸ و نیز، تقلید، به معنای این که در احکام دینی، عمل به فتوای یکی از مجتهدان قصد شود.^۹

تقلید، یعنی، پیروی از دیگری، بدون حصول علم،^{۱۰} اعتقاد انسان، به اصول دین اسلام، باید بر پایه علم بوده و تقلید، در اصول دین، باطل است.

در غیر اصول دین، از احکامی - که قطعی و ضروری نیست - و هم چنین، موضوعاتی که محتاج به استنباط است، باید یا مجتهد بود که بتوان وظایف خود را از روی مدارک آن‌ها به دست آورد، و یا به دستور مجتهدی - که شرایط آن در رساله‌ها بیان شده - رفتار و یا احتیاط کرد. یعنی، به گونه‌ای عمل کند که یقین پیدا کند، تکلیف را انجام داده است.^{۱۱}

تحقیق و تقلید از منظر قرآن

«و اذا قیل لهم اتبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتبع ما ألفینا علیه ءاباءنا أو لو کان ءاباهم لا

يعقلون شيئاً ولا يهتدون» (بقره، ۱۷۰/۲)؛ و چون، به آنان گفته شود: کتابی را - که خدا، فرو فرستاده است - پیروی کنید، می گویند: نه، بلکه از آیینی که پدران مان را بر آن یافته ایم، پیروی می کنیم. آیا هر چند پدران شان چیزی نمی دانستند و به راه راست، هدایت نیافته بودند. باز هم، از کیش آن ها پیروی می کنند؟!

آیه شریفه، رازگرفتار شدن مشرکان به شرک را، عدم تحقیق آنان می داند. تحقیق، خواه به صورت اجتهاد باشد یا به صورت تقلید درست، انسان را به توحید می رساند، مگر، آن که درمبانی تحقیق، اشتباه و خلل راه یابد. قرآن کریم، راه تحقیق را پیش روی انسان می گشاید، تا وی، زندگی خویش را براساس آن استوار کند، یعنی، که یا خود، محقق باشد یا از کسی که اهل تحقیق است، اطاعت کند. ۱۲

مصادیق ما انزل الله

«ما انزل الله» - که در آیه بالا، انسان به پیروی از آن امر شده: «اتَّبِعُوا مَا انزل الله» - اختصاص به وحی ندارد. زیرا، برهان عقلی نیز از جانب خدای سبحان است. چنان که فرمود: «ما أنزل الله بها من سلطان» (یوسف، ۴۰/۱۲)؛ خدا، هیچ برهانی فرو نفرستاده است. عقل، از خود چیزی ندارد. خداست که آن چه را انسان نمی داند، به او می آموزد: «علم الانسان ما لم يعلم» (علق، ۵/۹۷)؛ به انسان، آن چه را نمی دانست، یاد داد. برهان، خواه عقلی باشد و خواه نقلی، معتبر است. ۱۳

در توضیح باید گفت؛ قرآن حکیم، گاهی به صورت آیه و زمانی، پس از بیان حجیت قول انسان کامل، به صورت روایت، فتوا به حجیت عقل استدلالی می دهد. فتوای قرآن به حجیت عقل، گاهی به شکل اطلاق یا عموم است، به این صورت که اصل علم، در قبال ظن را حجت دانسته و فتوا به حجیت مطلق علم می دهد، خواه، آن علم در قبال ظن، طبق برهان عقلی باشد، یا طبق دلیل معتبر نقلی. و هیچ وجهی، برای ادعای منصرف شدن آن علم، به علم نقلی نیست، مانند: «... قل هل عندكم من علم فتخرجوه لنا إن تتبعون إلا الظن و إن أنتم إلا تخرصون» (انعام، ۱۴۸/۶)؛ بگو: آیا دانشی نزد شماست که آن را برای ما آشکار کنید؟! شما، درباره معارف الهی، هیچ دانشی ندارید و جز از گمان، پیروی نمی کنید و فقط تخمین می زنید. و نیز: «و لا تقف ما ليس لك به علم» (اسراء، ۳۶/۱۷)؛ و از باورها،

رفتارها و گفتارهایی که بدانها علم نداری پیروی مکن .

در این گونه آیات ، برای علم در قبال ظنّ ، حجّیت قائل است . همان گونه که گذشت ، هیچ مجالی نیز ، برای انصراف این علم ، به علم نقلی نیست . گاهی ، به صورت مقید و ویژه است ، بدین گونه که فتوا به حجّیت علم عقلی ، در قبال علم نقلی صادر کرده است ، یعنی ؛ علم عقلی را در برابر کتاب آسمانی قرار داده و حجّیت هر دو را امضای کند ، مانند : «و ما من الناس من يجادل في الله بغير علم ولا هدى ولا كتب منيرة» (حج ، ۶/۲۲) ؛ اما ، از میان مردم ، کسی است که درباره خدا و صفات او مجادله می کند ، بی آن که به دانشی برخاسته از دلیل عقلی ، متکی باشد ، یا با هدایت و الهامی ، از جانب خدا دلش به نور معرفت ، روشن شده باشد و یا به کتابی آسمانی - که روشنگر است - تمسک کرده باشد .

«و يعبدون من دون الله ما لم ينزل به سلطاناً و ما ليس لهم به علم و ما لظالمين من نصير» (حج ، ۷۱/۲۲) ؛ و (مشركان) ، جز خدا ، چیزهایی را می پرستند که خدا ، برهانی با آنها فرو نفرستاده است . و چیزهایی که خود ، به آنها علمی ندارند... و نیز : «قل أريد ما تدعون من دون الله أروني ماذا خلقوا من الأرض أم لهم شرك في السموات أتتوني بكتاب من قبل هذا أو أثره من علم إن كنتم صادقين» (احقاف ، ۴/۴۶) ؛ اگر ، راست می گوید که اینها شریک خدایند ، کتابی آسمانی - که پیش از قرآن نازل شده - و بیان کننده این ادعا باشد و یا دانشی - که به دست شما رسیده و سند مدّعی شماست - برای من بیاورید .

در این دسته از آیات ، علم معتبر را در برابر کتاب خدا نهاده و در برابر «ما انزل الله» و مانند آن ، قرار داده است . زیرا ، جدا کردن آنها نشان دهنده مشترک نبودن آنهاست . بنابراین ، منظور از این علم - که به حجّیت آن در برابر دلیل نقلی معتبر ، فتوا داده شده - علم استدلالی و عقلی است . البته ، همان طور که دلیل نقلی معتبر ، نصابی دارد ، دلیل معتبر عقلی نیز ، دارای نصاب ویژه ای خواهد بود .

نتیجه این که : چون ، همه اینها در قرآن حکیم است ، پس می توان گفت ، حجّیت برهان عقلی ، مصداق «ما انزل الله» است . هم چنین ، پس از بیان حجّیت قول پیامبر (ص) در قرآن : «و ما ينطق عن الهوى * إن هو إلا وحى يوحى» (نجم ، ۴/۵۳-۱۳) ؛ او ، به رأی خویش ، چیزی به نام قرآن برای شما نمی خواند . آن نیست ، مگر وحیی که از جانب خدا به او می رسد .

و پس از فرمان حتمی آن حضرت (ص) لزوم پیروی از قرآن و عترت (ع) در حدیث متواتر

ثقلین به چشم می خورد، همان طور که آیات قرآنی، مصداق «ما انزل الله» است، روایت های معتبر معصومان^(ع) نیز، مصداق آن است. اگر، حدیث معتبری، عقل را حجّت دانست: «انّ لله على الناس حجّتين: حجة ظاهرة و حجة باطنة؛ فأما الظاهرة فالرسول و الانبياء و الائمة عليهم السلام و اما الباطنة فالعقول»؛^{۱۴} همانا، برای خدا، بر مردم، دو حجّت است: حجّتی ظاهری و حجّتی باطنی. و اما، حجت ظاهری رسولان و ائمه^(ع) اند و حجت باطنی عقل است، می توان، حجّیت عقل را، مصداق «ما انزل الله» به شمار آورد. باید دانست که حجّت بودن روایت معتبر و مأثور، از معصومان^(ع)، همتای حجّیت قرآن حکیم نیست، با این که هر دو، مصداق ما انزل الله اند. حجّیت عقل نیز، هرگز همسان حجّیت وحی نخواهد بود.

بنابراین، چیزی را - که خداوند نازل فرمود - گاهی، مسأله فقهی یا حقوقی است؛ مانند وجوب نماز و لزوم رعایت حق دیگری، و گاهی، مطلب اصولی، یعنی، اصول فقه است؛ همانند حجّیت شهادت، سوگند و مانند آن، و نیز گاهی بیان حجّیت قول پیامبر مانند: «و ما ااتکم الرسول فخذوه و ما نهالکم عنه فانتهوا» (حشر، ۷/۵۹)؛ آن چه را رسول خدا، به شما داد، آن را بگیریید و آن چه شما را از آن بازداشت، از آن دست بردارید... سخن، پیرامون عقل و معقول نیز، در قرآن کریم، به دو گونه نازل شده است؛ گاهی، در آیه ای، مطلبی برهانی و معقول، مانند، اصل علیّت و نیاز حادث یا ممکن به قدیم و واجب به دست داده می شود و گاهی، حجّیت برهان عقلی و کارآمدی عقل برهانی، در استنباط و معتبر بودن رهاورد عقل واجد نصاب استدلال، در آیه ای طرح می شود؛ همانند دعوت به تفکر، تعقل، تدبّر و خطاب به اولوالالباب و اولوالابصار و مانند آن. محصول همه این آیات، این است که اگر، انسان عاقلی با نصاب تمام استدلال، پیرامون مطلبی کنکاش نماید، ره توشه چنین استدلالی، حجّت شرعی است. ناگفته نماند برای کسی که به حقیقت دست یافته، دو پاداش و برای کسی که اشتباه کرده یک پاداش است اما، در پیشگاه خداوند، عذر او پذیرفته است. با توجه به آن چه بیان شد، اگر با برهان عقلی، ضرورت وحی و رسالت و عصمت پیامبر^(ص)، ثابت شد و عقل و وحی، دلالت کردند که پیامبر، چون معصوم است، هر چه می گوید، حق است:

«و ما ینطق عن الهوی» (نجم، ۱/۵۲)؛ و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید. و خداوند

فرمود:

«يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولى الامر منكم فان تنازعتم فى شىء فردوه الى الله و الرسول...» (نساء، ۵۹/۴)؛ ای کسانی که ایمان آوردید، خدا را اطاعت کنید و رسول و کاردانان از خودتان را اطاعت کنید، و هر گاه در امری اختلاف یافتید، پس آن را به خدا و رسول برگردانید. دیگر، نباید گفت پیامبر (ص)، اولاً از جنس ما بوده و مزیتى بر ما ندارد. و ثانياً، یک نفر است، چرا از همه نیاکان و اجداد خود دست برداشته و از یک تن اطاعت کنیم: «فقالوا أبشراً منا و نتبعه إنا إذا لفي ضلال سعة» (لقی الذکر علیه من بیننا بل هو کذاب أسر* سیعلمون غداً من الکذاب الأشر) (قمر، ۵۴/۲۶-۲۴)؛ و گفتند: آیا از بشری - که از جنس خود ما و تنهاست - پیروی کنیم؟ در این صورت، ما بی گمان در گمراهی و جنون شگفت خواهیم بود، آیا از میان ما فقط وحی بر او القا شده است؟ او، بر ما هیچ امتیازی ندارد، بلکه بسیار دروغ پرداز و متکبر بوده و می خواهد به این وسیله، بر ما بزرگی کند. فردا به زودی خواهند دانست که دروغ پرداز و متکبر کیست؟ این سخن کسی است که نمی داند، آن مدعی رسالت، اگرچه از نظر جسمانی، بشری مانند دیگران است، اما، از نظر روح قدسی وحی یاب، ممتاز است. زیرا، او، از وحی پیروی می کند که در دسترس دیگران نیست.

آن چه درباره وحی و رسالت گفته شد، درباره سایر اصول دین، مانند مبدأ و معاد نیز، مطرح است.

روش قرآن، در برخورد با تقلید

قرآن کریم، سیره پسندیده حق مداران، و نیز روش ناپسند باطل گرایان را به دست داده است، آن گاه، گروه نخست را، اسوه جامعه برین قرار داده و همگان را به پیروی کردن از آن فرامی خواند؛ مثلاً، درباره حضرت یوسف که پاره ای از عمر خود را در کنعان و پاره ای دیگر را در مصر گذرانده و در هر دو جای، بیزاری خود را از میراث شرک آلود کافران اعلام داشت، - چنین فرمود: «... إني تركت ملة قوم لا يؤمنون بالله و هم بالآخرة هم کافرون* و اتبعت ملة آباءى ابراهيم و اسحق و يعقوب ما كان لنا أن نشرك بالله من شىء...» (یوسف، ۱۲/۳۸-۳۷)؛ زیرا، من آیین مردمی را که به خدا ایمان ندارند و آخرت را منکرند، رها کرده ام. و

آیین پدرانم و اسحاق و یعقوب را پیروی کرده‌ام. ما را نرسد که چیزی را، شریک خدا سازیم. این، از فضل خدا بر ما خاندان نبوت بوده و پایداری بر توحید، از فضل خدا بر مردم است. زیرا، آنان به وسیله ما هدایت می‌شوند.

و درباره پیروان ناآگاه - که در منجلا ب تقلید باطل فرو رفتند - چنین فرمود:
«و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبراءنا فأضلونا السبیلا» (احزاب، ۶۷/۳۳)؛ می‌گویند:
پروردگارا! ما از سران و کهنسالان خود پیروی کردیم و آنان، ما را از راه راست به گمراهی کشاندند.

«و کذلک ما أرسلنا من قبلک فی قریة من نذیر انا قال مترفوها انا وجدنا اباؤنا و و انا علی اثارهم مقتدون» *قل اولو جنکم بأهدی مما وجدتم علیه اباکم قالوا انا بما ارسلتم به کافرون» (زخرف، ۴۳/۲۴-۲۳)؛ بدین گونه، پیش از تو در هیچ شهری، پیامبری هشدار دهنده نفرستادیم، مگر این که زر اندوزان گفتند: ما پدران مان را بر آئینی یافته ایم و قطعاً، از پی راه و رسم آنان خواهیم رفت. پیامبرشان در پاسخ گفت: آیا راه پدران تان را می‌پوید، هرچند برای شما، آئینی آورده باشم که از آن چه پدران تان را بر آن یافته‌اید، هدایت کننده تر باشد، گفتند: ما به آن چه شما برای ابلاغ آن فرستاده شده‌اید، کافریم.

مولانا در مثنوی مثنوی، در این باره، چنین گفته:

خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

باورهای بی‌پشتوانه

خدای سبحان، در پاسخ کافران - که سنت پیشینیان را، در برابر «ما انزل الله» قرار دادند - چنین فرمود:

«و إذا قیل لهم اتبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتبع ما ألفینا علیه اباؤنا أو لو کان اباؤهم لا یعقلون شیئا و لا یهتدون» (بقره، ۱۷۰/۲)؛ آیا هرچند، پدران شان چیزی نمی‌دانستند و به راه راست هدایت نیافته بودند، بازهم از کیش آن‌ها پیروی می‌کنند؟

پس، کسی که عاقل و هدایت یافته است، بی‌گمان، پیرو «ما انزل الله» است. آن کس که تابع «ما انزل الله» نیست، نه عاقل است و نه راه یافته زیرا، اعتقادهای خود را بر اموری استوار کرده که نه برهان عقلی، آن را تأیید کرده و نه دلیل نقلی معتبر. پیروان این گونه

کسان نیز، چون، اهل تعقل نیستند، نه برهان عقلی رهگشای آن‌هاست و نه برهان نقلی. و از اسناد «گمراهی» کافران نژادپرستی که اصل، نزد آنان، سنت نیاکان است.

«قالوا وجدنا آباءنا لها عابدين* قال لقد كنتم أنتم و آباؤكم في ضلل مبين» (انبیاء، ۲۱ / ۵۴-۵۳)؛ گفتند: پدران خود را پرستش کننده آن‌ها یافتیم: قطعاً شما و پدران تان، در گمراهی آشکاری بودید. این است که باورهای آن‌ها، نه مستند به عقل بوده و نه متکی به وحی. چون، حق، محض خدای سبحان است. «ذلک بأنّ الله هو الحق...» (حج، ۶/۲۲)؛ این آفرینش و تدبیر - که سرانجام به رستاخیز می‌انجامد - بدان سبب است که خداوند، حق مطلق است... و در جهان آفرینش، آن‌چه حق نامیده می‌شود، از اوست؛ «الحق من ربک...» (بقره، ۱۴۷/۲)؛ حق، از جانب پروردگار توست... و چون، راه کشف حق، یا عقل برهانی است یا نقل معتبر؛ «و قالوا لو كنا نسمع أو نعقل ما كنا في اصحاب السعير» (ملک، ۱۰/۶۷)؛ می‌گویند: اگر سخن پیامبران را می‌شنیدیم و می‌پذیرفتیم، یا حق را آن‌گاه که بیان کردند با خردورزی درمی‌یافتیم... کافران گمراه، نه خود، اهل تحقیق عقلی اند و نه اهل هدایت نقلی و نه پیرو عاقلان راه یافته‌اند. از این رو، باورهای شان، نه مستند به عقل است و نه متکی به وحی.

متکی نبودن به عقل در ادامه آیات سوره انبیاء همراه با بیان برهانی عقلی این‌گونه بیان می‌شود؛ «قال بل ربکم رب السموات و الارض الذی فطرهن و أنا علی ذلکم من الشهادین» (انبیاء، ۵۶/۲۱)؛ گفت: بلکه، پروردگار شما پروردگار آسمان‌ها و زمین است، همان کسی که آن‌ها را پدید آورده و من بر این حقیقت، از گواهانم و خود، آن را باور کرده‌ام... در آیات دیگری نیز - که بازگوکننده احتجاج‌های حضرت ابراهیم (ع) است - که به برخی براهین عقلی، بر ضلالت تابع و متبوع، در بت پرستی اشاره شده - چنین آمده است؛ «و اتل علیهم نبأ ابراهیم* إذ قال لأبیه و قومه ما تعبدون* قالوا نعبد أصناما فنظّل لها عاکفین* قال هل یسمعونکم اذ تدعون* أو ینفعونکم أو یضرون* قالوا بل وجدنا آباءنا کذلک یفعلون» (شعراء، ۲۶ / ۷۴-۶۹)؛ و بر این مشرکان، داستان ابراهیم را بخوان آن‌گاه که به پدر خود و قومش گفت: چه می‌پرستید؟ گفتند: بت‌هایی را می‌پرستیم و همواره به خاطر آن‌ها بر آستانشان حضور داریم. ابراهیم گفت: آیا وقتی که آن‌ها را می‌خوانید، دعای شما را می‌شنوند؟ یا وقتی آن‌ها را پرستش می‌کنید، سودی به شما می‌رسانند، و یا اگر، دست از

پرستش آن‌ها بردارید، زبانی به شما وارد می‌کنند؟ گفتند: از این درگذر، ما پدران خود را یافتیم که چنین می‌کردند.

و نیز، متکی نبودن باورهای کافران، به برهان نقلی؛ یعنی، این که هیچ کتاب آسمانی، بت پرستی را روا نشمرد، این گونه بیان شده است: «أم آتینهم کتابا من قبله فهم به مستمسکون» بل قالوا إنا وجدنا آباءنا علی أمة و إنا علی آئثارهم مهتدون» (زخرف، ۴۳/ ۲۲-۲۱)؛ آیا پیش از قرآن، کتاب آسمانی به آنان داده و پرستش فرشتگان را در آن روا شمرده ایم، تا بدان تمسک جویند و بر کردار خویش، حجت آورند. و آنان، هیچ دلیلی ندارند، بلکه گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و راه و رسم آنان را دنبال نموده و رهیافته ایم. و نیز: «قل أریتم ما تدعون من دون الله أرونی ماذا خلقوا من الأرض أم لهم شرك فی السموات ائتنونی» بکتاب من قبل هذا أو أثره من علم إن کنتم صادقین» (احقاف، ۴۶/ ۴)؛ ای پیامبر، به مشرکان بگو، به من خبر دهید، آن چه را - که به جای خدای خود خوانید و می‌پرستید -، به من خبر دهید که چه چیزی، از زمین را آفریده‌اند تا در زمین شریک خدا باشند؟ آیا پاره‌ای از آسمان‌ها را پدید آورده‌اند تا در آن‌ها با خدا شریک گردند و در نتیجه، تدبیر جهان هستی را عهده‌دار و شایسته پرستش باشند؟ اگر راست می‌گویید که این‌ها، شریک خدایند، کتابی آسمانی - که پیش از قرآن نازل شده و بیان‌کننده این ادعا باشد و یا دانشی که به دست شما رسیده و سند مدعای شماست، برای من بیاورید.

پس، نه دلیل عقلی، آن را تأیید می‌کند و نه دلیل نقلی.

ضرورت اهتدا به مهتدی بالذات

انسان، همان گونه که در اصل آفرینش و هستی خود، نیازمند موجودی است - که هستی، عین ذات او بوده و در هستی خود، نیازمند به دیگری نباشد - در ره‌یابی به راه راست نیز، نیازمند پیروی از روش کسی است که نه فقط همه کارهای او بر صراط مستقیم بوده و برخلاف آن عمل نمی‌کند، بلکه بیراهه نرفتن و اهتدا (ره‌یافتگی) ذاتی اوست و محتاج هدایت دیگری نیست. بر همین پایه، خدای سبحان در نکوهش پیروی از بت‌ها چنین می‌فرماید: آیا آن کس که بدون احتیاج به دیگران، هدایت شده و هادی بالذات است. شایسته پیروی است، یا کسی که تا هدایت نشده و دیگری، او را هدایت نکند -، نمی‌تواند

دیگران را هدایت کند؟ «قل هل من شركائكم من يهدى الى الحق قل الله يهدى للحق أفمن يهدى الى الحق أن يتبع أمن لا يهدى إلا أن يهدى فما لكم كيف تحكمون» (یونس، ۱۰/۳۵)؛ به آنان بگو: آیا از میان معبودهای شما - که آن‌ها را شریک خدا قرار داده‌اید - کسی هست که پدیده‌های جهان هستی، از جمله آدمیان را به سوی حق (هدف آفرینش آن‌ها) راه نماید؟ در پاسخ بگو: فقط، خداست که آفریده‌ها را به سوی حق رهنمون می‌شود. پس، آیا کسی که پدیده‌های جهان هستی را به اهداف شان راه می‌نماید سزاوارتر است که از او پیروی شود، یا آن کس که خود، راه درست را نمی‌یابد، مگر این که او را راه نمایند؟ شما را چه شده است؟ چگونه حکم می‌کنید؟

پیام آیه، این نیست که آیا هادی به حق، مقدم است یا هادی به ضلالت؟ زیرا، روشن است که هدایت به حق، بر دعوت به گمراهی مقدم است. در این آیه شریفه، تقابل بین «من یهدی الى الحق» و «امن لا یهدی الا ان یهدی» است. (لا یهدی، در اصل، لا یهتدی است)؛ نه بین «من یهدی الى الحق» و «من لا یهدی الى الحق»؛ یعنی، رویارویی، بین کسی است که به حق هدایت کرده و مهتدی بالذات است و کسی که تا هدایتش نکنند، هدایت نمی‌شود.

بر پایه آیه شریفه - که مفاد آن برهان عقلی است -، دعوت کنندگان به حق، به لحاظ رهیافتگی ذاتی و عدم آن، دو گونه‌اند: یکی، آن کس که مهتدی بالذات بوده و بی‌نیاز از هدایت دیگران و دیگری، آن کس که تا هدایت نشود، هدایت کننده دیگری نیست. از این دو، فقط کسی شایسته پیروی است که بدون نیاز به دیگری، راه یافته بوده و دیگران را هدایت می‌کند. چنین موجود مهتدی بالذات و هادی بالاصل، فقط خداست.

بت - خواه فرشته باشد یا غیر فرشته - همان گونه که به لحاظ آفرینش، کاری از او ساخته نبوده و نمی‌تواند، چیزی را خلق کند تا شایسته عبودیت باشد: «قل هل من شركائکم من یدئو الخلق ثم یعیده قل الله یدئو الخلق ثم یعیده فأنی تؤفکون» (یونس، ۱۰/۳۴)؛ ای پیامبر، به مشرکان بگو: آیا از میان معبودهای شما - که آن‌ها را شریک خدای پندارید - کسی هست که آفریدگان را نخست پدید آورد و آن‌گاه با پایان یافتن سرآمدشان، آن‌ها را به سوی خود بازگرداند و هرکسی را به سزای کردارش برساند؟ در پاسخ بگو: فقط خداست که آفریدگان را نخست پدید می‌آورد و سپس، آن‌ها را به سوی خود باز می‌گرداند. از این رو، او پروردگار شماست و باید او را پرستش کنید. پس، تا کی شما را از حق باز می‌دارند

و به سوی باطل روانه می‌کنند؟

از نظر پرورش، تربیت و هدایت نیز، تا خدا انسان را هدایت نکند، مهتدی نیست و در نتیجه ذاتا نمی‌تواند دیگران را بیروانند.

راه اثبات پیروی از مهتدی بالذات

تاکنون، ثابت شد که باید از موجودی پیروی کرد که در اهتدای خود، مهتدی بالذات و بی‌نیاز از دیگران بوده و در نتیجه، هادی بالذات است. انسان کامل معصوم نیز، هرچند بالذات مهتدی نیست، اما، از آن جهت - که اصلاً به غیر خدا نیاز ندارد - نسبت به دیگران در هدایت توانمند بوده و به همین لحاظ، می‌تواند هادی و پیشوای دیگران شود.

اثبات درستی این پیروی و نیز، طریق تشخیص مورد رضایت خدا بودن آن، با یکی از دو راه برهان عقلی یا برهان نقلی ممکن است. البته، اجتماع این دو، نیز ممکن است. این راه همان گونه که پیش‌تر گفته شد، در آیاتی بیان شده است. خداوند، از مشرکان می‌خواهد ادعای خود درباره شرکت بت‌ها در آفرینش، با یکی از دو راه عقل یا وحی را تثبیت کنند؛ «قل أرى يتم ما تدعون من دون الله أروني ماذا خلقوا من الأرض أم لهم شرك في السموات ائتوني بكتاب من قبل هذا أو آثره من علم إن كنتم صادقين» (احقاف، ۴/۴۶)؛ ای پیامبر، به مشرکان بگو: به من خبر دهید، آن چه را - که به جای خدا می‌خوانید و می‌پرستید - چه چیزی از زمین را آفریده‌اند، تا در زمین شریک خدا باشند؟ آیا بخشی از آسمان‌ها را پدید آورده‌اند تا در آن‌ها با خدا شریک گردند و در نتیجه، تدبیر جهان هستی را عهده‌دار و شایسته پرستش باشند؟ اگر راست می‌گویید که این‌ها شریک خدایند، کتابی آسمانی - که پیش از قرآن نازل شده و بیان‌کننده این ادعا بوده و یا دانشی که به دست شما رسیده و سند مدعای شماست، برای من بیاورید.

حدیث معروف «انّ لله على الناس حجّتين: حجّة ظاهرة و حجّة باطنة فأما الظاهرة فالرسل و النبياء و الائمة(ع)، و اما الباطنة فالعقول»؛^{۱۵} همانا برای خدا، بر مردم، دو حجت است: حجّتی ظاهری و حجّتی باطنی. اما، آن که حجت ظاهری است: رسولان و ائمه(ع) هستند. و آن که حجت باطنی است، عقل است. نیز، همین معنا را تأیید می‌کند. در مقام اثبات مطلب نظری، می‌توان به عقل یا وحی تکیه کرد. عقل و وحی، دو حجّت الهی‌اند.

سهم برای احتجاج مولا بر عبد و هم، برای احتجاج عبد بر مولا. با این تفاوت که محور مهم حجیت عقل، از طرف عبد بر مولا بوده و مدار حساس حجیت وحی، از طرف مولا بر عبد است.

بنابراین، اثبات صراط مستقیم - که کارهای خدای سبحان ذاتا بر آن استوار است - «ان ری علی صراط مستقیم» (هود، ۵۶/۱۱)؛ به یقین، پروردگار من بر راهی راست قرار دارد و به شیوه‌ای درست عمل می‌کند. یا با عقل برهانی است یا با نقل معتبر.

امکان استناد تقلید به علم

تا این جا معلوم شد که قرآن کریم، وسیله رسیدن انسان به مقصد حق و درست را فقط عقل و وحی می‌داند. بر این پایه، اصول دین نیز، فقط باید از راه عقل برهانی یا نقل معتبر ثابت شود. البته، استفاده از راه نقل در این درباره، زمانی ممکن است که پاره‌هایی از راه استدلال با ادله عقلی پیموده شود. یعنی، آن‌گاه می‌توان به قول معصوم^(ع) استناد کرد و آن را حد میانه برهان نهاده و با آن، به واقعیت رسید که مبادی پیشین آن، مانند توحید، نبوت و رسالت، با استدلال و براهین عقلی ثابت شده باشد، هم چنین، معصوم معین و شناخته شود و مطلب مورد نظر، برای حد میانه را، به یقین معصوم^(ع) فرموده باشد، در این باره به دو نکته باید توجه داشت:

الف) آن‌چه می‌تواند حد میانه برهان قرار گیرد، سنت قطعی معصوم^(ع) است؛ نه خبر واحد. خبر واحد و مانند آن، سبب ظن به قول معصوم^(ع) بوده و نه جزم به قول او. و این مطلب، در علم اصول ثابت است.

ب) آن‌چه حد میانه برهان قرار می‌گیرد، سنت قطعی معصوم است، نه ظاهر خبر، و برای آن که بتوان گفت: «این مطلب، مدلول قول معصوم^(ع) بوده و قول معصوم^(ع) یقین آور است؛ پس، این مطلب یقینی است» خبر، باید از لحاظ سند معتبر و یقین آور باشد، مانند خبر متواتر، یا خبر واحد محفوظ به قرائن. و از نظر دلالت نیز، نص باشد. پس، براساس آن‌چه گذشت، سخنی که بر وحی یا عقل متکی نباشد، معتبر نیست. این سخن را آیاتی از قرآن - که از استناد به ظن، از پیروی از غیر علم، یا از تقلید نهی کرده، نیز بیان می‌کند. پاره‌ای از آیات می‌فرماید: جز به علم اعتماد نکرده و پیش از حصول علم، از

چیزی تبعیت نکنید: «و لا تقف ما لیس لک به علم» (اسراء، ۳۶/۱۷)؛ و از آن چه - باورها، رفتارها و گفتارهایی - که به آن‌ها علم نداری، پیروی مکن.

دسته دیگر از آن‌ها، از پیروی ظن باز می‌دارد و از سودآور نبودن آن سخن می‌گوید؛ مانند: «و ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً» (نجم، ۲۸/۵۳)؛ و قطعاً گمان، تا چه رسد به وهم و خیال برای دست‌یابی به حق، هرگز بسنده نیست. و دسته سوم از آیات - که پیش‌تر از آن‌ها یاد شد - از تقلید کور نهی می‌کند.

منظور از علم در آیات یادشده، همان معنای جزمی است؛ نه جامع بین جزم و ظن. افزون بر این که بعضی آیات - که در آن، خصوص ظن مطرح است، - ظن را از حجیت ساقط می‌کند. بنابراین، جز علم؛ یعنی، همان جزم، چیزی معتبر نیست.

مساله تقلید به کمک روایت‌هایی - که عوام را به عالمان و فقیهان ارجاع داده و آنان را مأمور به اظهار علم خویش کرده، روش شده؛ مانند: «ما اخذ الله علی اهل الجهل ان يتعلموا حتی اخذ علی اهل العلم ان یعلموا»؛^{۱۶} خدا، پیمان نگرفته از نادان‌ها که بیاموزند، مگر این که پیش از آن، از دانایان پیمان گرفته که بیاموزند. «شکر العالم علی علمه ان یبذله لمن یتحقیقه»؛^{۱۷} شکر عالم، بر علمش، این است که آن را به کسی که شایستگی دارد، ببخشد. «الحکمة ضالة المؤمن یاخذها حیث وجدها»،^{۱۸} حکمت، گمشده مؤمن است، آن را هر کجا یافته می‌گیرد.

و آن، یا از باب لزوم رجوع جاهل به عالم است یا به دلالت آیاتی، هم چون آیه نفر: «ما کان المومنون لیغفروا كافة فلو لا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقها فی الدین و لینذروا قومهم إذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون» (توبه، ۱۲۲/۹)؛ مؤمنان، وظیفه ندارند که همه، رهسپار میدان‌های نبرد شده و از دست‌یابی به دانش بازمانند. پس، چرا از هر دسته‌ای، گروهی نزد پیامبر نمی‌روند تا دانش دین آموخته و هنگامی - که به سوی قوم‌شان بازگشتند - آنان را از مخالفت با احکام الهی، هشدار دهند؟ باشد که آنان بترسند.

و آیه سؤال، از اهل ذکر: «... فستلوا أهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» (نحل، ۴۳/۱۶)؛ اگر، نمی‌دانید از پژوهشگران کتاب‌های آسمانی برسید.

و آیه نبأ «یا ایها الذین ءامنوا ان جاءکم فاسق بنیا فتبیئوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبخوا علی ما فعلتم نادمین» (حجرات، ۶/۴۹)؛ ای کسانی که ایمان آوردید، اگر تبهکاری خبری برایتان

بیاورد، تحقیق کنید تا مبدا ندانسته به قوی بی گناه حمله کنید و بعداً پشیمان شوید. و مانند آن است، در همه امور. رجوع جاهل به عالم، در نگاه خردمندان پسندیده بوده و ضرورت آن را هر عامی می فهمد.

قرآن و پیروی از هدایت یافتگان

تقریباً، مرادف با تقلید در فرهنگ ما واژه الگوبرداری است. اما، واژه «الگو» - که در فرهنگ عمومی ما رایج شده - واژه ای عربی و اسلامی نیست. آن چه در قرآن آمده و در فرهنگ اسلامی به چشم می خورد، واژه های «اسوه» و «اقتداء» است. که از ریشه واژه دوم، واژه «قدوه» بوده که در فرهنگ اسلامی نیز رواج دارد. در قرآن، خداوند سبحان، پس از بیان نام تعدادی از انبیاء الهی و ویژگی های آن هاست فرماید: «اولئک الذین هدی الله فبهدهم اقتده...» (انعام، ۹۰/۶)؛ اینان کسانی هستند که خدا، هدایت شان کرده است. پس به هدایت آنان اقتدا کن...، در این آیه، خداوند سبحان، پس از آن که یادآور می شود که ما پیامبران را هدایت و تربیت کردیم، به ما فرمان می دهد که به آن ها اقتدا کنیم. یعنی، پس از آن که آنان در پرتو هدایت الهی، شایستگی اسوه بودن و مقتداگشتن برای دیگران را به دست آوردند، بر دیگران است که آن ها را سرمشق خود قرار دهند. پس، اقتدا کردن، به معنای سرمشق قرار دادن است.

در معنای الگوگیری، واژه «تأسی» نیز به کار می رود و نیز، مشتقات واژه «اتباع» هم به کار رفته است. این واژه، گرچه در ردیف واژه «اقتدا» و «تأسی» و اسوه گزینی قرار می گیرد، اما، از لحاظ گستره معنا، نسبت به آن ها عام تر بوده و شمول بیش تری دارد، و حتی تبعیت، در مسائل نظری، فکری و اعتقادی را هم در بر می گیرد، حضرت ابراهیم می فرماید: «یا أبت إني قد جاءني من العلم ما لم يأتك فاتبعني أهدك صراطاً سوياً» (مریم، ۴۳/۱۹)؛ ای پدر، آن چه از دانش به من آمده است، تو را نیامده است. پس، مرا پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم. در این آیه، حضرت ابراهیم (ع) به عمویش آزر ثابت می کند که اعتقاد او، باطل بوده و منطوق او ناصواب است. در مقابل، اعتقاد ابراهیم حق است. چون، او به واقعیت هایی دست یافته که در پرتو آن ها راه سعادت را می شناسد، می تواند دیگران را به سوی نیک بختی و سعادت هدایت کند. آزر که از آن حقایق بهره ای ندارد و طریق صواب

و سعادت خود را نمی‌داند، باید از حضرت ابراهیم پیروی کند تا او را به ساحل نجات برساند. پس، دعوت ابراهیم، دعوت جاهلان به پیروی و تقلید از عالمان و فرهیختگان نیست. منظور، دعوت کسانی است که راه هدایت را شناخته و می‌توانند با چراغ معرفت خویش دیگران را نیز، هدایت کنند که هم، حوزه نظری و هم حوزه عملی را شامل می‌شود. یعنی، اصول و فروع دین را فرامی‌گیرند. این دعوت، هم‌نوایی با ندای فطرت و عقل است. چون، عقل و فطرت هر انسانی ایجاب می‌کند که اگر، در فنی از فنون جاهل بوده و چیزی نمی‌داند، در وقت نیاز به عالم در آن فن رجوع کرده و آن‌چه را نمی‌داند، از او پرسیده و از علم و تخصص او بهره‌مند شود. پس، کسانی که وظایف دینی و احکام شرعی را نمی‌دانند، به مقتضای فطرت و عقل خود، سراغ کسانی می‌روند که در مسائل دینی تخصص داشته و به درجه اجتهاد و فقاہت نایل آمده و از آنان، تقلید می‌کنند.

پس، صرف نظر از روایت‌ها و اجماعی که در زمینه وجوب تقلید و مراجعه به فقیهان وجود دارد، تقلید از مجتهد و عمل به فتاوی رساله او، از مصادیق رجوع جاهل به عالم بوده که امری فطری و پذیرفته شده از سوی همه خردمندان جهان است. اگر، در زمینه‌ای، جاهل به متخصص مراجعه نکرد و در نتیجه، به خطا و اشتباه افتاد، سزاوار سرزنش بوده و معذور نمی‌باشد. در همین زمینه خداوند سبحان می‌فرماید: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (نحل، ۱۶/۴۳)؛ پس، اگر نمی‌دانید از دانایان پرسید. «... فَمَنْ أَتَّبِعْ هَدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» (طه، ۲۰/۱۲۳)؛ و هرکس از رهنمود من پیروی کند، نه گمراه می‌شود و نه تیره‌بخت می‌گردد.

تقلید صحیح، راه کاری برای کشف حقیقت

انسان از آن رو، که دارای عقل و خرد و نیروی اندیشه بوده و خواهان حقیقت و سعادت است، باید انگیزه‌اش برای تقلید، در حوزه امور اعتقادی و فکری و نظری، کشف حقیقت باشد: «الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه أولئک الذین هداهم الله و أولئک هم اولو الألباب» (زمر، ۱۸/۳۹)؛ آنان که برای دست‌یابی به حقیقت، به سخن گوش می‌سپارند و بهترین آن را پیروی می‌کنند، اینانند که خدا، آن‌ها را راه نموده است و اینانند خردمندان.

«... فَمَنْ أَتَّبِعْ هَدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» (طه، ۲۰/۱۲۳)؛ و هرکس از رهنمود من پیروی

کند، نه گمراه می‌شود و نه تیره‌بخت. یعنی، چون مسائلی را دانسته و دانش او اندک بوده و از تخصص کافی برای فهم و درک آن مسائل برخوردار نیست و در مواردی به دلیل پیچیدگی و دشواری مسائل نظری، قدرت تشخیص درست از نادرست را نداشته؛ باید از کسانی پیروی و تقلید کنند که در زمینه آن مسائل، تخصص داشته و می‌توانند دیگران را به حقیقت نزدیک سازند.

امکان و ضرورت تأسی و تبعیت از معصوم

یکی از وظایف مهم پیامبران الهی، تربیت انسان‌هاست. در فرهنگ قرآنی، از تربیت به «تزکیه» تعبیر شده و این وظیفه، پس از پیامبر خاتم^(ص) به عهده ائمه اطهار^(ع) نهاده شده است. مهم‌ترین راه کار تربیت، نشان دادن سرمشق عملی است، از این رو، در قرآن، بر این نکته بسیار تأکید شده که ما به اولیای خدا و بزرگان دین، تأسی و اقتدا کرده و روش و سیره آن‌ها را در رفتار خود عینیت بخشیم؛ «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیرا» (احزاب، ۲۱/۳۳)؛ محققاً، شما را در [خصلت‌ها و روش] پیامبر خدا نمونه و سرمشق پسندیده‌ای است، برای کسی که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدای را بسیار یاد می‌کند.

اصولاً، تقلید، امری فطری و عقلایی بوده و ضرورتی اجتناب‌ناپذیر در زندگی انسان است. اگر، کسی در هیچ موردی نخواهد از دیگران پرسیده و از غیر خود، پیروی نکند، زندگی‌اش به سامان نمی‌رسد. اما، چنین نیست که انسان در هر جایی و از هر کسی می‌تواند تقلید کند. تقلید از دیگران، آن‌گاه منطقی و درست است که شرایط آن فراهم باشد. در مواردی، حتی تقلید از دیگران مذموم و خطرناک است.

قرآن حکیم، مصادیق پیروی باطل را، پیروی از نیاکان، پیروی از هوای نفس و پیروی از بزرگان شناسانده، و می‌فرماید، همه این‌ها در حقیقت، پیروی از شیطان است.

«و کذلک ما أرسلنا من قبلك فی قریة من نذیر الا قال مترفوها انا وجدنا اءباءنا علی أمة و انا علی اءثارهم مقتدون» (زخرف، ۲۳/۴۳)؛ و هم چنین پیش از تو، در هیچ شهری، بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم، مگر آن‌که توانگران و کامرانانش گفتند که ما، پدران خود را بر آیینی یافتیم، و ما از پی ایشان می‌رویم.

«و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و كبراءنا فأضلونا السبيلا» (احزاب، ۶۷/۳۳)؛ و خواهند گفت :
پروردگارا! ما از سران و کهنسالان خود پیروی کردیم و آنان، ما را از راه راست به گمراهی
کشاندند .

«بل اتبع الذين ظلموا أهواءهم بغير علم فمن يهدي من أضل الله و ما لهم من
ناصرين» (روم، ۲۹/۳۰)؛ و اما مشرکان، باورهای شان را براساس علم و خرداستوار
نساخته اند، بلکه ستمکاران از هوای نفس خود پیروی کرده اند. پس، کسانی را - که خداوند
به دلیل ستم های شان به گمراهی افکنده است - چه کسی هدایت می کند؟ آنان، هدایت
کننده ای نداشته و یاورانی نخواهند داشت که آن ها را یاری دهند و نجات شان بخشند .

در این جا سه پرسش مطرح است :

۱. در چه مواردی می توان تقلید کرد؟

۲. از چه کسی، باید تقلید کرد .

۳. با چه انگیزه ای باید تقلید کرد؟

پاسخ اجمالی سؤال نخست، این است که انسان، نیاز به شناخت داشته و ابزاری
می طلبد که او را به آن معرفت برساند. آن که یا قدرت فکری او ضعیف بوده و یا فرصت
کافی برای فراهم ساختن آن معرفت ندارد، می تواند تقلید کند .
هم چنین انسان، از کسانی باید پیروی و تقلید کند که در زمینه نیازمندی او، معرفت و
آگاهی لازم را دارند .

گاهی، تقلید کورکورانه، از سوی کسانی صورت می پذیرد که احساس حقارت و
بی هویتی کرده و صرفاً، برای خودنمایی و شهرت، از دیگران تقلید داشته و در رفتار و
انتخاب فرم لباس و اصلاح سر و صورت خود، به آنان شباهت می جویند .

چنان که گفتیم، تقلید، در صورتی درست و آگاهانه است که با انگیزه کشف حقیقت
انجام پذیرد . یعنی، انسان از کسانی تقلید کند که دانایی بیشتری داشته و بهتر از دیگران
حقیقت رامی شناسند . این روشی است معقول و پسندیده و همواره سیره خردمندان، بر
این استوار بوده که از متخصص ترین در هر فن و رشته ای پیروی می شود . درست به همین
دلیل، باید سعی کنیم که در احکام فقهی، از کسانی تقلید کنیم که اعلم و افقه از دیگران
بوده و دانش فقهی آن ها بیش از دیگران است .^{۱۹}

نتیجه گیری

تحقیق، خواه به صورت اجتهاد بوده و یا به صورت تقلید زنده و محققانه باشد، انسان را به توحید می‌رساند، مگر آن که در منابع و مبادی تحقیق، اشتباه و خلل راه یابد. قرآن کریم، راه پژوهش را پیش روی انسان می‌گشاید، تا وی، زندگی خویش را بر پایه آن استوار و تنظیم کند؛ به این صورت که یا خود محقق باشد یا از کسی که پژوهشگر است اطاعت کند.

انسان در قرآن، امر به پیروی از «ما انزل الله» شده و با آیات قرآن، ثابت می‌شود که «ما انزل الله»، اختصاص به وحی ندارد، بلکه خدای متعال برهان عقلی را هم نازل فرموده و بر حجیت آن، صحه می‌گذارد.

-
۱. سیاح، احمد، فرهنگ سیاح، ۱ و ۲/۲۷۹.
 ۲. رازی، شیخ ابوالفتوح، تفسیر روح الجنان، ۱۱ و ۱۲، لغات القرآن/۱۸۱.
 ۳. صفوی، سید محمد رضا، قرآن کریم، ترجمه قرآن بر اساس المیزان، همه ترجمه آیات در این متن از همین ترجمه استفاده شده.
 ۴. رازی، همان.
 ۵. سیاح، احمد، فرهنگ دانشگاهی، ۲.
 ۶. سیاح، احمد، فرهنگ جامع، ۳ و ۴/۱۲۷۶.
 ۷. سیاح، همان/۱۳۰۱.
 ۸. رازی، شیخ ابوالفتوح، همان/۳۱۱.
 ۹. سیاح، احمد، فرهنگ دانشگاهی، همان/۲۰۹.
 ۱۰. خراسانی، وحید، توضیح المسائل/۱۹۱.
 ۱۱. همان.
 ۱۲. جوادی آملی، تسنیم، ۸/۵۳۹-۵۳۸.
 ۱۳. برهان را از آن رو سلطان می‌گویند که بر هرگونه شک و وهم و ظن و مانند آن، چیرگی دارد.
 ۱۴. کلینی، الکافی، ۱/۱۷.
 ۱۵. کلینی، همان.
 ۱۶. مجلسی، بحارالانوار، ۲/۸۱، ح ۸۴.
 ۱۷. بحارالانوار، ۲/۸۱، ح ۸۴.
 ۱۸. همان/۱۰۵، ح ۶۶.
 ۱۹. تلخیص از کتاب نقش تقلید در زندگی انسان، محمد تقی مصباح یزدی.